

انسان در شعر غنایی ابوالقاسم الشابی

سلیمان عنبری**

دکتر تورج زینی وند*

چکیده

ابوالقاسم شابی (۱۹۰۹-۱۹۳۴م) یکی از شاعران برجسته معاصر تونس در ادب عربی به شمار می آید که شعر و اندیشه اش را در خدمت انسان و ارزش های انسانی قرار داده است. یافته‌های این پژوهش توصیفی - تحلیلی بیانگر این است که شعر او توانسته است به عنوان الگوی دیگر شاعران معاصر عرب در مسیر انسانیت حرکت نماید. وی برآن بود تا در چارچوب هنر شعری، تجسم کننده آرزوها و رؤیاهای ناب انسانی باشد. شابی برای رسیدن به چنین هدفی، درون مایه‌های اساسی شعر خویش را انسان و فضیلت های انسانی همچون؛ بیان ارزش های والای انسانی و اسلامی، تحلیل دردها و رنج های انسان معاصر، فراخوانی انسان به دانش و آگاهی و بیداری و... قرار داده و پیوسته زمزمه کننده خصلت های ناب انسانی باشد. تعصب شابی نسبت به وطن و مردم، خشم و غضب او از بی عدالتی ها، دعوت به مبارزه با استبداد و استعمار، فراخوانی به بیداری و تحریک همتها و اراده‌های انسانی و به حرکت در آوردن اجتماع خفته در تباهی و فساد، حرکت در مسیر آزادی و عدالت و شجاعت و عشق و ایثار و... از ارجمندترین خصلت های ناب انسانی هستند که شابی در بیشتر شعرهایش، زیبایی آنها را ستوده است. اهمیت و ضرورت این جستار در این است که چنین پژوهش‌های می تواند پژوهشگران و ادیبان را به سمت اهداف والای انسانی رهنمون نماید.

کلیدواژه‌ها: ابوالقاسم الشابی، انسان گرایی، ارزش های انسانی، شعر معاصر عربی، اومانسیم.

۱-مقدمه

ابوالقاسم شابی، شاعر جوان، اهل سرزمین تونس بود که در نیمه اول قرن بیستم به عنوان چهره‌ای

*Email: t_zinivand56@raziu.ac.ir

دانشیارگروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

**Email: shabaaa898@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه

بزرگ و نوگرا در عرصه شعر عربی و اندیشه اسلامی ظاهر شد. وی در زمانی، به سرودن شعر روی آورد که نشانه های تغییر و تجدید در ادبیات عرب، آرام آرام ظهور می کرد. او در زمان خود، شخصیتی سرشناس در این زمینه به شمار می آمد. وی شعرش را با تأثیر پذیری از مکتب رماتیک و ادب مهجری، بیان می کرد. اما بر خلاف آنها که گاه حتی بی دلیل، احساسات خود را معیار سرودن شعر می دانستند، شعرش را با هدف های اجتماعی و در جهت اعتلای ارزش های انسانی که برگرفته از متن جامعه انسانی بود، بیان می کرد. شعر شابی، تصویری زیبا از انسان و جامعه زمان خودش است؛ او آشنایی دقیق و احاطه کامل بر دردهای طبقات مختلف جامعه داشت (محمد کرو، ۱۹۵۴: ۴۲).

در دنیای ادبیات، شاعرانی که میان شعر و زندگی انسانی، پیوند برقرار کرده اند و شعر را آینه زندگی قرار داده اند، بسیارند؛ شعر شابی از نمونه های والا در این زمینه است؛ او در مدت کوتاه عمر خویش، توانست بر پایه پیوند پُراحساس با طبیعت و الهام از آن، نغمه های دلنشینی را از زندگی انسانی بر تارهای شعرش تصنیف کند. شابی در پی دستیابی و معرفی، اندیشه های یک انسان کامل بود. از این رو، تمام توان خود را به کار بست، تا بتواند ارزش های والای انسانی را در بین مردم گسترش دهد. وی در این مسیر، با دیدگاهی انسانی و اسلامی به موضوع ها می پرداخت. او توجهی ویژه به کرامت انسانی داشته و در این راه، احساس لطیف و زیبای خود را در خدمت هرچه زیباتر نشان دادن اخلاق ناب انسانی قرار داد.

در حقیقت، انسان و هر آنچه که سبب عروج مفهوم های گرانقدر انسانیت در بین مردم می شود، اساس دیدگاه شابی را تشکیل می داد. شعر، از نظر او، ابزاری برای سرگرمی نبود، بلکه قالبی برای گنجاندن صفات زیبای انسانی است که عهده دار رسالتی مهم و والا بوده، و وظیفه اش، دعوت مردم به مبارزه علیه ستم، بی عدالتی، استبداد، استعمار و گریز از نادانی و توجه به شجاعت، بزرگی، علم و دانش و فداکاری است. شابی، گاهی از زبان رمز نیز بهره می گیرد؛ و این زمانی است که به دامن طبیعت روی می آورد. طبیعت و عناصرش، شابی را در جهت به تصویر کشیدن جلوه های زیبای ارزش های انسانی، یاری می دهند. وی شاعری، با افکاری بلند و متعالی است که اندیشه و بیان و تصاویر به کار رفته در شعرش، فراتر از محدوده زمان و مکان است. ابوالقاسم، در یک خانواده دینی و انسان دوست، پرورش یافت و پدرش به طبقه یا گروهی از گروه های اسلامی جامعه تعلق داشت که بیشتر وقت خود را صرف امور معنوی و فقهی و دینی کرده و تلاش و همتش را وقف امر به معروف

و نهی از منکر و ارشاد مردم به اصول عبادی و آموختن قوانین دینی در معاملات و دیگر اموری که ارتباطی با احکام می‌یافت، نموده بود (شراره، ۱۹۶۵: ۱۴).

۱-۲. بیان مسأله

با توجه به جایگاه مسائل انسانی در ادبیات اسلامی و شرقی، در این گفتار تلاش شده است که جایگاه انسان در شعر این شاعر تونسسی، مورد پژوهش قرار گیرد و به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که جایگاه مسائل انسانی در شعر غنایی ابوالقاسم الشابی چگونه است؟

۱-۳. فرضیه‌های تحقیق

۱. درون مایه اساسی شعر شابی، انسان دوستی و مسایل انسانی است.
 ۲. انسان دوستی در شعر شابی با روح مقاومت، ملی‌گرایی، اندیشه‌های سیاسی اجتماعی دینی شاعر ارتباط دارد.

۳. گرایش رمانتیکی شاعر در خدمت انسان و مسائل انسانی است.

۱-۴. پیشینه تحقیق

در زمینه پیشینه پژوهش، تا کنون، پژوهشی به زبان فارسی با این عنوان، صورت نگرفته است اما اشاره به گرایش‌های انسانی در شعر شابی از دیدگاه ناقدان به دور نمانده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) کتابها:

۱. ابوالقاسم الشابی و حیات و شعره؛ ابوالقاسم محمد کرو، ۱۹۵۴م، بیروت، دار الکلمه الحیاه، ۲.
 ابوالقاسم الشابی، حیات، ادبه؛ زین العابدین، السنوسی، ۱۹۵۶م، بیروت، دارالصادر. ۳. الشابی و جبران؛ خلیفه محمد، التیلیسی، ۱۹۵۷م، لیبی، مکتبه الفرجانی.

ب) مقاله‌ها:

۱. شعر الشابی و دیوانه، محمد علی، حسین، مجله الوطنیه، شماره‌های (۱۵-۴-۴۹). ۲. شاعر الوجدان (۱)، (۲)، (۳)، بکری، عبدالله، مجله الهاتف، بغداد، شماره‌های (۲۴-۵-۴۹). ۳. الشابی و حیات، زهراوی، علی، مجله الهاتف، بغداد، در شماره‌های (۱۷-۵-۴۹). ۴. الشابی بعد خمسين سنه، محمد، فواد، مجله الإذاعه التونسیه، شماره‌های (۱۲-۸۹) ۵. الشابی شاعر الحبّ و الحرّیه، علی، حسین، مجله الإذاعه التونسی، شماره‌های (۱-۲-۶۶). ۶. الإسلام دین التطور (الشابی عرضاً)، مجله الشعب (التونس)، شماره‌های (۱۶-۶۶-۳۱-۳۶).

ج) پایان نامه‌ها:

۱. بررسی افکار ابوالقاسم الشابی از منظر آثارش، محمدی، علی، در دانشگاه رازی، ۱۳۸۷. ۲.
 وطن پرستی و ملی‌گرایی در اشعار ابوالقاسم الشابی، جعفری، معصومه، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

۱-۵. اهمیت، ضرورت و اهداف تحقیق

اهمیت و ضرورت این پژوهش توصیفی - تحلیلی، بیشتر از آن جهت است که تا کنون پژوهشی دقیق و جامع با این عنوان صورت نگرفته است. دیگر آن که، پرداختن به موضوع‌هایی ارزشمند ادبی که در خدمت انسان و ارزش‌های انسانی قرار گیرد مخاطبان را به اخلاق و انسان‌گرایی فرا می‌خواند. ادبیات اسلامی، سرشار از منابع ناب معرفتی در خصوص اهتمام به انسان و ارزش‌های انسانی است. لذا، ضروری است که هدف برخی از پژوهش‌ها، بازخوانی این مفاهیم باشد.

۱-۶. روش تحقیق

روش این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و منبع اصلی استنادهای نگارندگان، دیوان شاعر است.

۲. تحلیل موضوع**۲-۱. انسان‌گرایی در پرتو اومانیزم و سیر تاریخی آن**

واژه «اومانیزم» در لغت؛ به معنای «انسان‌گرایی» یا «انسان‌مداری» است، اما در باب معنای اصطلاحی آن، چنان گوناگونی وجود دارد که برخی از اندیشمندان گفته‌اند: واژه فلسفی اومانیزم، همانند سایر اصطلاحات فلسفی که دوره‌های موازی، تاریخی عقلی و کاربردی عمومی دارند، از تنوع فراوان تعریف‌ها رنج می‌برد. تعریف‌هایی که وقتی آنها را یک جا و در کنار هم لحاظ می‌کنیم، به نظر می‌آید که هیچ فردی را نمی‌توان یافت که اومانیزم نباشد. واژه اومانیزم، ناظر به مجموعه‌ای از مفهومی‌ها در باب طبیعت، ویژگی‌های معرفت، نیروها، تعلیم و تربیت و ارزش‌های افراد بشری است (زرشناس، ۱۳۸۳: ۵۴). اومانیزم، در معنای خاص آن، جنبشی فلسفی و ادبی است که در نیمه دوم قرن چهاردهم در ایتالیا پدید آمد و به کشورهای دیگر اروپا کشانده شد. اومانیزم، فلسفه‌ای است که ارزش یا مقام انسان را ارج می‌نهد و او را میزان همه چیز می‌شناسد و سرشت انسانی و حدود و علایق طبیعت آدمی را موضوع قرار می‌دهد. (دیویس، ۱۳۷۸: ۱۶۷). اما اومانیزم، معنای عام و متداولی نیز دارد که فراتر از یک جنبش ادبی-هنری بوده، بلکه عبارت است از؛ یک شیوه فکری و حالتی روحی که شخصیت انسان و شکوفایی کامل وی را بر همه چیز مقدم می‌شمارد، و عمل موافق با این حالت و شیوه فکر. این معنای از اومانیزم، یکی از مبانی و زیرساخت‌های دنیای جدید به

شمار می‌آید، و در بسیاری از فلسفه‌ها و مکتب‌های پس از رنسانس تا به امروز وجود داشته است، هر چند که ظهور و بروز آن در برخی مکتب‌های فلسفی و سیاسی نظیر «پراگماتیسم»، «آگزیستانسیالیسم»، «پرسیونالیسم»، «مارکسیسم» و «لیبرالیسم» بیشتر بوده است. این مفهوم را به دشواری می‌توان یک مکتب خاص و مستقل مانند بقیه مکاتب فلسفی به شمار آورد، بلکه اومانیسیم، نگرشی پُر نفوذ است که در بسیاری از آراء و نظریه‌های فلسفی، دینی، اخلاقی، ادبی - هنری و نیز در دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مغرب زمین، از رنسانس به این سو ریشه دوانده است. در یک کلام؛ از انتهای قرن نوزدهم به بعد، مراد از اومانیسیم؛ طریقه‌ای است که ابعاد خاص جوهر باور اومانستی، نظیر تفرّد انسانی، روش علمی، عقل و خودمختاری در نظام‌های فلسفی‌ای چون آگزیستانسیالیسم، مارکسیسم و پراگماتیسم، جمع شده‌اند (بروان، ۱۳۸۴: ۷۳). بر این اساس، عصر جدید یا عصر مدرن که از حدود نیمه قرن چهاردهم میلادی به بعد ظهور کرده است، دوران اومانیسیم؛ به معنای بشرمداری یا انسان‌سالاری نامیده می‌شود. در این دوره، مفهوم نفسانی بشر به عنوان مدار و معیار همه امور در نظر گرفته می‌شود. در عصر جدید، آدمی با نیازها و خواست‌ها و آرمان‌ها و تمایلات ناسوتی‌اش مبنا و معیار همه چیز پنداشته می‌شود و به تعبیری، انسان، خدا می‌شود. «مارتین فویر باخ (۱۸۷۳-۱۹۶۵م)» فیلسوف آلمانی ماتریالیست قرن نوزدهم، می‌نویسد: برای بشر، خدا همان بشر است. «مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶م)» نیز در تعریف عصر جدید که دوران سیطره اومانیسیم است، چنین می‌نویسد: دورانی که ما آن را مدرن می‌خوانیم، با این حقیقت تعریف می‌شود که انسان، مرکز و ملاک تمامی موجودات است (همان: ۷۶).

۲-۲. اومانیسیم و انسان‌گرایی در ادبیات عرب

اما سیر و حرکت اومانیسیم و انسان‌گرایی در ادبیات و شعر به گونه‌ای دیگر است. شعر انسانی یکی از پیشرفته‌ترین هنرهایی است که زبان عربی شناخته است و این هنر در اصل، هنر حقیقی است؛ چون بر پایه عاطفه صادقانه است و تجربه شاعرانه در آن از ژرفای وجود انسان سرچشمه می‌گیرد؛ این احساس صداقت شاعر، که مخاطب آگاه، آن را درک می‌کند، سبب می‌شود که شاعر نیز از جامعه خود جدا نشود و هنر خود را از آن دور نکند؛ چرا که یکی از بزرگترین انگیزه‌های تحریک عواطف پنهان در انسان این است که لحظاتی را که درد و نومیدی بر جامعه مسلط می‌شود، تجربه کند و زندگی پنهان انسان تصویری از زندگی اجتماعی اوست که در آینه شعرش منعکس نماید. این هنرمند، خود را قربانی جامعه می‌کند و روح خود را تصویری صادقانه از جامعه‌ای قرار می‌دهد که نمی‌تواند از آن جدا شود. (الصاوی، ۱۹۸۵: ۲۸۶).

انسان در هر جامعه‌ای که زندگی می‌کند، دارای عاطفه و احساسی است که متأثر از محیط اطرافش است و این تأثیر پذیری، سبب تحول در دیدگاه‌های او می‌شود. این دیدگاه، گاه مثبت و گاه منفی است؛ اگر انسان، شاعر، نویسنده یا نقاش باشد، این تأثیرپذیری به صورت یک قطعه شعری یا یک متن ادبی یا تابلوی نقاشی خواهد بود. شاعران در جامعه‌ای که زندگی می‌کنند با دیدگاه انسانی مثبت یا منفی شروع به سرودن اشعار می‌کنند و این مفهوم‌های ارزشمند یا غیرارزشی را در آثارشان بکار می‌برند. آنها گاهی وقت‌ها از نابودی خصوصیت‌های انسانی، احساس اندوه می‌کنند و نسبت به کم رنگ شدن آن در جامعه به دلیل گسترش ستم، سرکشی و تجاوز هشدار می‌دهند. این جلوه از شعر باعث می‌شود که شعر، از حالت تقلیدی و پرداختن به مفهوم‌هایی همچون؛ مدح، رثا و غزل در بیاید و تبدیل به وسیله‌ای برای تعبیر از زندگی ناب انسانی و بازتاب قضایای آن و کشف ابعاد آن در زمان حال و آینده شود. (قمیحه، ۱۹۸۵: ۱۲).

این گونه است که شعر در خدمت زندگی انسانی قرار می‌گیرد و با او به سمت آسمانی سرشار از خیر و خوبی و بخشش به پرواز در می‌آید. با این دیدگاه، کار هنری که بیان‌کننده تخیل‌ها، رؤیایها و اندوها باشد، ارزشی کمتر نسبت به کارهایی دارد که در برگیرنده حقایق ارزشمند انسانی است که با گذشت زمان و تغییر نسل‌ها از بین نمی‌رود. (السحرتی، ۱۹۸۴: ۱۷). در زمینه ادبیات، انسان‌گرایی یک گرایش کامل است که اختصاص به یک مکتب ادبی مشخص ندارد و مانند ادبیات، نتیجه عواطف و فعل انسانی است و هر مکتب ادبی که بیشترین گرایش را با انسان‌گرایی داشته باشد بیشترین نزدیکی را با انسان دارد. (همان: ۲۸۷).

شعر عربی از روزگار گذشته تاکنون، دارای برخی معانی انسان‌گرایی و ارزش‌های اخلاقی و معنوی بود. برای مثال «زهیر بن ابی سلمی» که از شاعران برجسته و حکیم در روزگار جاهلی است، در ستودن ارزش صلح و آرامش انسانی، چنین می‌سراید:

۱. یَمِينًا لِنَيْعِمِ السَّيِّدَانِ وَجَدْتَهُمَا
عَلَى كُلِّ حَالٍ سَحِيلٍ وَ مُبْرِمٍ
۲. تَدَارَكْتُمَا عَبَسًا وَ ذُبْيَانَ بَعْدَ مَا
تَفَانُوا وَ ذُقُوا بِئْتَهُمْ عَطْرَ مَنْشَمِ

(الزوزنی؛ ۱۹۸۳: ۷۳)

ترجمه: ۱. قسم می‌خورم که این دو، بهترین مردانی هستند که دیده‌ام چه در سختی و چه در راحتی. ۲. آن‌ها بین عبس و ذبیان صلح برقرار کردند بعد از اینکه تصمیم گرفته بودند با یکدیگر بجنگند و یکدیگر را بکشند.

اما زمانی که اسلام ظهور کرد، احترام به این کرامت ها و ارزش های انسانی گسترش بیشتری یافته و آموزه های دینی نیز در تقویت آنها سودمند افتاد:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (اسراء / ۷۰) ترجمه: و ما انسان را گرامی داشتیم.

در عصر عباسی، انسان گرایی در شعر عربی توسط شاعرانی؛ همچون، «ابوالعتاهیه»، «ابن معتز»، «بشار» و «ابوالعلاء معری» به اوج خود می رسد، برای مثال، ابو العلاء معری می گوید:

۱. مَا الْخَيْرُ صَوْمٌ بِصَوْمِ الصَّائِمُونَ لَهُ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا صُوفٌ عَلَى جَسَدٍ
 ۲. وَإِنَّمَا هُوَ تَرْكُ الشَّرِّ مُطْرَحاً وَ نَفْضُكَ الصَّدْرِ مِنْ غَلٍّ وَ مِنْ حَسَدٍ
- (المعری، بی تا: ۱۵۴)

ترجمه: ۱. خیر، این روزه ای نیست که می گیرند. نه نمازی که می خوانند. نه خرقه پشمینی که می پوشند. ۲. بلکه خیر، ترک شر است. این که سینه خود را از حسد و کینه پاک کنی.

اما در عصر معاصر، مفهوم انسان گرایی تغییرات پیچیده و عمده ای به خود دید. «نازک الملائکه» (۱۹۰۸م-۱۹۵۳م)، «بدر شاکر سیاب» (۱۹۲۶-۱۹۶۴م)، «شابی» (۱۹۱۹-۱۹۳۴م)، «احمد شوقی» (۱۸۶۸م-۱۹۳۲م)، «ایلیا ابو ماضی» (۱۸۹۰-۱۹۵۴م) و ...، را می توان از مهمترین شاعرانی دانست که به مضمون های انسانی پرداخته اند.

۲-۳. انسان گرایی و جلوه های آن در شعر شابی

انسان گرایی رد اشعار شابی جلوه هایی گوناگونی دارد که در اینجا به تحلیل جایگاه و تبیین مصداق های انسان گرایی در شعر او پرداخته می شود.

۲-۳-۱. شجاعت و بزرگی

شابی در زمینه فضیلت های انسانی، بویژه شجاعت و بزرگی، جنبه هایی از ارزش های انسانی را به نمایش گذارده است. وی شعر کوتاهی با عنوان «قلت الأیام» دارد، که در آن با روحی حماسی و امیدوارانه به مسئله شجاعت و دلیری می نگرند. شاعر در این قطعه از بیدارسازی انسان های مظلوم و شکست خورده و دفاع از حقوق آنها و مبارزه با استبداد و استعمار، سخن می گوید:

۱. يَا أَيُّهَا السَّادِرُ فِي غَيْهِ!
 ۲. لَا تَأْمَنَنَّ، الدَّهْرُ، إِمَّا غَفَا
 ۳. فَإِنْ قَضَى الْيَوْمَ وَمَا قَبْلَهُ
- يَا وَاقِفًا فَوْقَ حُطَامِ الْجِبَاةِ
فِي كَهْفِهِ الدَّاجِي، وَ طَأَلَتْ رُؤَاةِ
فَقِي الْعَدِ الْحَيِّ صَبَاحِ الْحَيَاةِ
- (الشَّابِي، ۲۰۰۸: ۱۸۵)

ترجمه: ۱. ای رونده در گمراهی و ای ایستاده در بالای نعمت‌های نومیدی! ۲. در روزگار، در امنیت نخواهید بود، چه در غار تاریکی بخواید که روایت آن به طور انجامد. ۳. پس اگر امروز سپری شود و در آنچه که پیش از آن هست، پس فردایی زنده، و صبح زندگی بخش وجود دارد. انسان گرایبی شابی، او را نسبت به شعله و روشنایی شجاعت و قدرت، در دل‌های ستمدیدگان امیدوار نموده است. وی در شعرش ستمگران را به مرگ و نابودی تهدید می‌کند و ستمدیدگان را به امیدواری مژده می‌دهد:

۱. يَا أَيُّهَا الْجَبَّارُ! لَا تَزْدِرِي فَالْحَقُّ جَبَّارٌ، طَوِيلُ الْأَنْوَاهِ
 ۲. يَعْفَى، وَ فِي أَجْفَانِهِ يَقْطَأُ تَزْنُو إِلَى الْفَجْرِ الَّذِي لَا تَرَاهُ!
 (همان: ۱۸۵)

ترجمه: ۱. ای ستمگر! (ستم‌دیده‌ای را) خوار و ذلیل نکن، که حقیقت، بزرگ و صبرش طولانی است. ۲. می‌خواهد با این که چشمانش بیدار است و به روشنائی نگاه می‌کند که تو آن را نمی‌بینی. و این چنین در می‌یابیم که شاعر، بین آرزو و امید و ناامیدی و شکست در پی تحقق یافتن آرزوهایش در نوسان است. آرزوهایی که پیرامون عدل و شجاعت می‌گردد و به دنبال استقرار و ایجاد زندگی با گرایش‌های انسانی است. شابی در قصیده‌ای با عنوان «المجد»، چنین می‌گوید:

۱. يَوْدُ الْفَتَى لَوْ خَاضَ عَاصِفَةَ الرَّدَى، وَ صَدَّ الْخَمِيسَ الْمَجْرَ وَ الْأَسَدَ الْوَرْدَا
 ۲. لِيُذْرِكَ أَمْجَادَ الْخُرُوبِ، وَ لَوْ ذَرَى حَقِيقَتَهَا مَا زَامَ مِنْ بَيْنِهَا مَجْدًا
 ۳. فَمَا الْمَجْدُ فِي أَنْ تُسَكِرَ الْأَرْضَ بِالْدمَاءِ وَ تَرْكَبَ فِي هَيْجَانِهَا فَرَسًا نَهْدَا
 ۴. وَ لَكِنَّهُ فِي أَنْ تُصَدَّ بِهِمَّةً، عَنِ الْعَالَمِ الْمَرْزُوءِ، فَيَضُنُّ الْأَسَى صَدًّا
 (همان: ۷۰)

ترجمه: ۱. جوان دوست دارد که اگر در طوفان هلاکت و نابودی وارد شود و در برابر سپاه بسیار گسترده بایستد و در برابر شیر سرخ رنگ متمایل به قرمز، قرار بگیرد. ۲. تا بزرگی‌های جنگ‌ها را درک کند و اگر حقیقت آن را بفهمد، بزرگی از بین آن‌ها برایش پرتاپ نمی‌شود. ۳. مجد و بزرگی در این نیست که زمین را از خون، سرمست سازی و در میدان جنگی، بر اسبی پستان برآمده سوار شوی. ۴. بلکه بزرگی در این است که با عزم و اراده از جهان مصیبت زده‌ای که سرشار از پژواک اندوه است، جلوگیری کنی.

توجه شابی به شجاعت و قهرمانی به عنوان وسیله‌ای والا در ادای حقوق انسانها و جلوگیری از طغیان ستمگران و نشر مبادی انسانی در زندگی است که از قلب لطیف و مهربان او، که سرشار از معانی رحمت و الفت و دوستی است، سرچشمه می‌گیرد. (زهران، ۲۰۰۳: ۲۸۹)

همان طور که دیده شد، امید و آرزوی شابی، ایجاد شجاعت در دل توده‌های مردم است، تا بتوانند در برابر ستم طغیان کنند. این امید و آرزو، سرشار از رحمت و مهربانی است و می‌تواند غرق شدگان در دریای غفلت و تاریکی را نجات دهد و این بارزترین معانی انسانی است که در این بیت ها به کار برده است. شابی در این سخنان، بزرگی و مجد را از ستمگران دور می‌داند و آن را مختص کسانی می‌داند که در برابر نومیدی و درد و اندوه می‌ایستند و علیه ستمگران فریاد بر می‌آورند.

۲-۳-۲. پیوند وطن و ملی‌گرایی با ارزش‌های انسانی

دفاع از وطن و ملی‌گرایی به عنوان یکی از ارزشهای انسانی، از موضوعاتی است که شابی در شعرهایش بدان اهمیت می‌دهد. این مقوله یکی از بخش‌های اساسی است که شعر شابی را در بر می‌گیرد. وی به روش‌های گوناگونی در شعرش، به این موضوع پرداخته است. شابی در ارزش وطن دوستی در قصیده «تونس الجميلة» نکته‌های ارزشمندی دارد:

- | | |
|---|--|
| ۱. لَسْتُ أَبْكِي لِعَسْفِ لَيْلٍ طَوِيلٍ | لِرَبْعِ عَادِ الْعَفَاءِ مَرَاخِهِ |
| ۲. إِنَّمَا عَبَّرَتْنِي لِخَطْبِ تَقِيلٍ | قَدْ عَرَّانَا، وَلَمْ نَجِدْ مَنْ أَرَاخِهِ |
| ۳. كُلَّمَا قَامَ فِي الْبِلَادِ خَطِيبٌ | مَوْقُظٌ شَعْبُهُ، يُرِيدُ صَالَاخِهِ |
| ۴. أَلْبَسُوا زُوحَهُ قَمِيصَ اضْطِهَادٍ | فَاتَيْكَ، شَاتِكَ، يَرُدُّ جَمَاخِهِ |
- (همان: ۵۶)

ترجمه: ۱. به خاطر رنج شبی طولانی گریه نمی‌کنم. یا برای خانه‌ای که منزلگاه بهاری آن، نابود شد. ۲. بلکه گریه من به خاطر مصیبت سنگینی است که ما را گرفتار ساخته و از آن هیچ راه خلاصی نمی‌یابیم. ۳. هر زمان که در سرزمینی، خطیبی به پا خاست تا آن را اصلاح کند. ۴. به روحش، لباس شکنجه و سرکوبی پوشاندند. تا او را از شورش و سرکشی باز دارند.

غیرت او بر وطنش، سبب شده است که بزرگ و مصیبت آن در نظرش، بسیار سخت باشد. او به خاطر ویرانه‌ها گریه نمی‌کرد یا از روی ظلم و قهر و غضب، نمی‌گریست، بلکه به خاطر سوزش درد و حسرتی که شدیدتر و سخت‌تر بود، گریه می‌کرد. به خاطر مصیبتی که بر انسانیت واقع شده است. او برای بیداری ملتش گریه می‌کرد. او به خاطر ستم دشمن و حاکم ستمگری گریه می‌کرد که

می‌خواهند آن فریادهای بی‌گناه را خاموش سازند و آن بلندپروازی‌ها را که منجر به قیام وطن و پیشرفت و آزادی انسان می‌شود، دور سازند. (النقّاش؛ ۱۹۸۸: ۳۹). او در ادامه این قصیده چنین می‌گوید:

۱. أَنَا يَا تُونِسُ الْجَمِيلَةُ فِي لُجِّ
 ۲. شِرْعَتِي حُبُّكَ الْعَمِيقُ، وَإِنِّي
 ۳. لَا لِأَبَالِي. . . وَإِنْ أُرَيْقَت دِمَائِي
 الْهَوَى، قَدْ سَبَحْتُ أَيَّ سَبَاحَةٍ
 قَدْ تَدَوَّقْتُ مُرَّهُ وَفَرَاخَهُ
 قَدِمَاءَ الْعُشَّاقِ دَوْمًا مَبَاحَهُ
 (همان: ۵۶)

ترجمه: ۱. ای تونس زیبا! من در میان موج عشق هستم، که شنا می‌کنم چه شنایی! ۲. بادبانم، عشق ژرف به تو است و همانا من تلخی و شادی آن را چشیده‌ام. ۳. اهمیتی نمی‌دهم که خونم در راه تو ریخته شود چرا که خون عاشقان پیوسته، مباح است.

همان‌طور که دیده می‌شود، شابی به آفرینشی زیبا از مفهوم وطن‌گرایی دست می‌یابد. و به همین سبب است که قلبش را برای وطن و عشق به آن قربانی می‌کند و در راه مجد و بزرگی آن اوج می‌گیرد. در میان ذره‌های شن پنهان می‌شود و در امواج نهرهایش شنا می‌کند و به آوازخوانی می‌پردازد. آوازی که بر عاطفه‌ی شعله‌ور او دلالت دارد.

عاطفه و عشق او نسبت به وطنش، در میان کلمات و حروف، جوشان است. عشقی عمیق و توانمند همراه با احساسی جوشان. در حقیقت، شابی بر آن بوده است تا شعرش را از عشق فراوانش به تونس سرشار می‌سازد. شاعر در این بیت‌ها، توانسته است ترکیب‌ها و اصطلاحات غزل را در مفهومی تازه‌تر، یعنی؛ وطن‌دوستی بکار برد و فراتر از این توانسته است که این زیبایی و لطافت شعر را در خدمت دردها و چالش‌های زندگی انسانی قرار دهد.

۲-۳-۳. آزادی و عدالت

آزادی از ارجمندترین ارزش‌های انسانی است که خداوند به همه نسل‌های بشر بخشیده است. به همین دلیل، نفس‌ها بر پایه تنفر از قید و بندها و مقاومت در برابر هر گونه ستم آفریده شده‌اند. انسان آزاده، هرگاه در ژرفای دریای ستم و غلّ و زنجیر گرفتار شود، فریاد بر می‌آورد و در برابر بی‌عدالتی‌ها و خفقان‌ها طغیان می‌کند. آزادی، بخش وسیعی از اندیشه و استقلال مادی و معنوی انسان‌ها را در بر می‌گیرد، در سایه آزادی است که انسان می‌تواند زندگی همراه با آسایش و راحتی داشته

باشد. شابی از متمایزترین شاعران دوره معاصر است که به مسأله آزادی و عدالت و جستجوی آن در هر مکانی پرداخته و به ترنم آن در شعرش توجه می‌کند.

مخاطبان شعر وی در می‌یابند که شابی، شوق عجیبی برای به دست آوردن آزادی و عدالت، دارد. هرچند که شگفتی نیست که موضوع آزادی در نزد انسان‌ها اهمیت دارد. اما حضور و اهمیت آن در نزد انسان‌هایی با قلب‌های مهربان و عواطف و احساسات جوشان، قوی‌تر و گسترده‌تر است. شابی با تمام نیرویش، آزادی و عدالت را فریاد می‌زند و به بیان این نکته می‌پردازد که سرانجام، روزی آزادی و عدالت تحقق می‌یابد. از این رو، وقتی که در قصیده‌هایش از آزادی و عدالت سخن می‌گوید، آتش حماسه و انقلاب را شعله‌ور می‌سازد و عزم و اراده آدمی را به سوی بیداری فرا می‌خواند. همو بیان می‌دارد، که هرکس مجد و بزرگی می‌خواهد باید برای رسیدن به آن، عمل کند و هرکس آزادی و عدالت را می‌خواهد باید در راه رسیدن به آن، سرسختانه گام بردارد. (قمیحه، ۱۹۸۵: ۱۹۳)

او در قصیده «اراده الحیاه» در گفتگویی با زمین که از ساختارهای خاص مکتب رمانتیک است، چنین می‌گوید:

۱. قَالَتْ لِي الْأَرْضُ، لَمَّا سَأَلْتُ؛
 ۲. أُبَارِكُ فِي النَّاسِ أَهْلَ الطُّمُوحِ
 ۳. وَالْعَنُّ مَنْ لَا يُمَاشِي الزَّمَانَ
- أَيَا أُمَّ هَلْ تَكْرَهِينَ الْبِشْرَ؟
وَمَنْ يَسْتَلِدُّ زُكُوبَ الْخَطَرِ
وَيَقْتَعُ بِالْعَيْشِ عَيْشَ الْحَجَرِ
- (همان: ۹۰)

ترجمه: ۱. این را زمین به من گفته است، زمانی که از او پرسیدم: ای مادر! آیا از انسان‌ها بیزار هستی؟ ۲. (گفت:) به انسان‌های بلند پرواز، افتخار می‌ورزم و هر آنکس که از سوار شدن بر مرکب خطر، لذت ببرد. ۳. بر انسانی که با روزگار پیش نمی‌رود و به زندگی در بین سنگ‌ها بسنده می‌کند، لعنت می‌فرستم.

و سرانجام وی، در قصیده ی "اراده الحیاه" صدای زندگی مقدس را به گوش مخاطبان خود می‌رساند و قصیده را با این ابیات به پایان می‌رساند:

۱. وَرَنْ نَشِيدُ الْحَيَاةِ الْمُقَدَّسِ
 ۲. وَأُعْلِنُ فِي الْكَوْنِ أَنَّ الطُّمُوحَ
 ۳. إِذَا طَمَحَتْ لِلْحَيَاةِ التُّفُوسُ
- فِي هَيْكَلِ حَالِمٍ، قَدْ سَجَرَ
لِهَيْبِ الْحَيَاةِ، وَرُوحِ الطَّقْرِ
فَلَابَدُ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدَرُ
- (همان: ۹۰)

ترجمه: ۱. آواز زندگی مقدس در شکل رویایی که گویی جادو شده است به صدا درآمد است. ۲. و در جهان وهستی اعلام می‌دارم که بلندپروازی همانند شعله‌ فروزان زندگی و روح پیروزی است. ۳. اگر جان‌ها به زندگی، چشم بدوزند، چاره‌ای جز قبول قضا و قدر ندارد. این قصیده، مشهورترین قصیده ی شاعر در بیان دیدگاه شاعر درباره آزادی است؛ آزادی از نظر او، همان اکسیر حیات و مایه هستی انسانی است که زندگی سالم را دوست می‌دارد. از دیدگاه شاعر، زندگی در پس قلب انسانهای آزاده و تسلیم ناپذیر، پنهان است و مرگ و خواری بر قلب انسان ترسو و خوار هجوم می‌برد. هرکس که آزادی و زندگی، قلبش را شفا ندهد به فنا و نابودی محکوم می‌شود. تلاش برای آزادی و بزرگی، به زندگی آدمی، عطر امید، بلند پروازی و شوق به پیروزی را جاودانه می‌سازد.

۲-۳-۴. مهر مادری و کودکی

حسن مادری و کودکی، دور از تجربه شعری شابی نبوده است. او این جنبه انسانی لطیف را به خوبی لمس کرده است. و در این زمینه، شیرین‌ترین و زیباترین شعرهایش را سروده است. شابی در مورد عشق مادرانه، و وصف زیبایی و بزرگی آن نغمه سرایی می‌کند. مادر در شعر رمانتیک شابی، رسالتی بزرگ را بر عهده دارد. او، مقدس‌تر از هر چیز دیگر است؛ زیرا که او موجودی با ارزش‌های فراوان است و هیچ چیزی نمی‌تواند در دنیا، ارزش وجودی او را تغییر دهد.

شابی، در شعر کوتاه «حرم الأمومه» این چنین مادر را توصیف می‌کند:

۱. الْأُمُّ تَلِيْمٌ طِفْلَهَا وَ تَصُومُهُ
۲. تَتَأَلَّهُ الْأَفْكَارُ وَ هِيَ جَوَارُهُ
۳. حَرَمُ الْحَيَاةِ بِطُحْرَهَا وَ حَنَانِهَا
۴. بُورِكَتِ يَا حَرَمَ الْأُمُومَةِ وَ الصَّبَا

(همان: ۱۱۵)

ترجمه: ۱. مادر، مانند حرمی آسمانی، زیبا و مقدس کودکش را می‌بوسد در حالی که او را در آغوش گرفته است. ۲. افکار، مورد پرستش قرار می‌گیرد در حالی که مادر، آن را دربر می‌گیرد و جان‌ها را پاکیزه می‌گرداند. ۳. مادر همانند حرم زندگی است به خاطر پاکي و مهربانی اش. آیا حرمی برتر و مقدس‌تر از مادر وجود دارد؟ ۴. ای حرم مادری و عشق، بابرکت باشی زندگی با تو چقدر کامل و مقدس می‌شود.

حسن انسان دوستانه شابی در به تصویر کشیدن مادر و عاطفه او فصل دیگری از پدیده انسان گرایي در شعر شابی است. مادر از دیدگاه او فرشته‌ای آسمانی است که به زمین آمده و موجودی مقدس و نیکو است که زندگی انسانی، همراه با پاکی و مهربانی وجود او کامل می شود. وی، پیوسته این عاطفه مادرانه را در قصیده های مختلفی به تصویر می کشد؛ گاهی وی، این عاطفه را در وصف حال مادری، که فرزند کوچکش را از دست داده قرار می دهد. کودکی که پس از مرگ، چیز زیادی از او در حافظه ها باقی نمانده است ولی مادر، هرگز او را فراموش نمی کند و همیشه یاد و خاطره ای او را در قلبش جای می دهد و با او و خاطراتش زندگی می کند. صدای او را می شنود و با او نجوا می کند. شاعر در قصیده‌ی «قلب الأم»، چنین می گوید:

- | | |
|--------------------------------------|--|
| ۱. يَا أَيُّهَا الطَّفْلُ الَّذِي | قَدْ كَانَ كَاللَّحْنِ الْجَمِيلِ |
| ۲. هَا أَنْتَ قَدْ أَطَبَقْتَ | جَفْنِيَّكَ أَحْلَامَ الْمُنُونِ |
| ۳. كُـلَّ نَسْوِكَ وَ لَمِّ | يَعْبُودُوا يَذْكُرُونَكَ فِي الْحَيَاةِ |
| ۴. وَ الدَّهْرِ يُدْفِنُ فِي | ظِلَامِ الْمَوْتِ حَتَّى الذُّكْرِيَّاتِ |
| ۵. إِلَّا فُؤَادًا ظَلَّ | يُخْفِقُ فِي الْوُجُودِ إِلَى لِقَاكَ |
| ۶. وَيُوذُّ لَوْ بَدَلَ الْحَيَاةِ | إِلَى الْمَنِيَّةِ وَ افْتِئْدَاكَ |
| ۷. فَإِذَا رَأَى طِفْلاً بِكَأَنَّكَ | وَ إِنْ رَأَى شَيْئاً دَعَاكَ |
| ۸. يُضْغِي لِصَوْتِكَ فِي | الْوُجُودِ وَ لَا يَزِي إِلَّا بِهَذَاكَ |
| ۹. يُضْغِي لِنَعْمَتِكَ الْجَمِيَّةِ | فِي خَيْرِ السَّرَائِقِيَّةِ |
| ۱۰. فِي رَنَّةِ الْمَرْمَارِ فِي | لَعْنِ الطُّورِ الشَّامِيَّةِ |
| ۱۱. فِي ضَجَّةِ الْبُخْرِ | الْمُجَلْجَلِ فِي هَدِيرِ الْعَاصِفَةِ |
| ۱۲. فِي لَجَّةِ الْعَابَاتِ | فِي صَوْتِ الرُّغُودِ الْقَاصِفَةِ |

(همان: ۲۴۹)

ترجمه: ۱. [هان] ای کودکی که مانند آواز زیبایی هستی. ۲. بله تو چنین بودی که رؤیاهای مرگ، چشمانت را فرو بست. ۳. همه تو را فراموش کردند و کسی در زندگی از تو یاد نمی کند. ۴. روزگار در تاریکی مرگ، همه چیز حتی خاطرات را هم دفن می سازد. ۵. مگر قلبی که پیوسته در جهان به شوق دیدار تو می تپد. ۶. و دوست دارد که کاش زندگی را به مرگ تقدیم کند و خودش را فدای تو نماید. ۷. اگر کودکی را ببیند برایت گریه می کند و اگر شبحی را ببیند تو را دعا می کند. ۸. به صدای تو در جهان گوش فرا می دهد و چیزی جز زیبایی تو را نمی بیند. ۹. در شرشر آب به آواز زیباییت گوش فرا می دهد. ۱۰. و در صدای سرود، و در آواز پرندگان نغمه سرا (نیز به آواز زیبای تو)

گوش می‌دهد. ۱۱. در خروش دریای عظیم، در جوشش عاطفه. ۱۲. در اعماق جنگل‌ها، در صدای رعد و برق‌های پرسر و صدا.

شابی در این قصیده به ژرفای قلب مادر رخنه می‌کند تا بتواند او را به تصویر بکشد؛ اینکه چگونه آن مادر در چشم هر کودکی، کودک از دست رفته خودش را می‌بیند و با خیره شدن به هر چیزی، کودکش را تصور می‌کند و صدایش را در شرشر آب، در صدای سرود، در آواز پرندگان و در فریاد عاطفه می‌بیند. شابی، توانسته است با بهره‌گیری از کلمات و تصاویر رمانتیک، حال آن مادر و سوزش قلبش را به تصویر بکشد و به مخاطب خود نشان دهد که در قلب مادر، احساس و عمق عاطفه انسانی تا چه اندازه‌ای، وجود دارد.

انسانیت زیبایی که در این شعرها نهفته، این است که شابی، متفکران را تشویق به فرورفتن در عمق دریای مهربانی و صفا و صمیمیت مادر می‌کند و از آنان می‌خواهد که در ساحل دریای مهر و صفایش بنشینند و به زیباترین نغمه‌های او در زمینه وفا که از قلبش بیرون می‌آید، گوش فرا دهند و تحت تاثیر آن باشند.

۲-۳-۵. ایثار و فداکاری

شابی، در شعرش تلاش می‌کند که ارزش ایثار و فداکاری را به عنوان یکی از فضیلت‌های انسانی معرفی نماید. وی، فداکاری را انعکاسی از ویژگی‌های ناب انسانی می‌داند. این خصلت ناب انسانی، کمتر در شعر شابی بیان شده است و شاید دلیل آن کوتاهی عمر او باشد. اما به هر حال در برخی از سروده‌هایش به تصویر کشیدن این جنبه از انسانیت اقدام می‌کند. او در قصیده «الادیب»، جایگاه حقیقی یک ادیب حقیقت‌جو که رسالتش را فریاد می‌زند، به تصویر می‌کشد. شابی، هدف یک ادیب را تثبیت و بر پا کردن ارزش‌های انسانی و در رأس آنها ایثار و فداکاری می‌داند. از دیدگاه شابی، ادیب، همانند شکوفه‌ای خوشبو و بلبلی آوازخوان است که با فداکاری، مجد و عزت ملتش را فریاد می‌زند.

تَعْنُو إِلَيْهَا الصَّادِحَاتُ وَ تَسْجُدُ
تَلْقَاهُ صَادِحَ الصَّادِي يَتَغَرَّدُ
خَ مَالاً الْفَضَاءَ تَلْهُبُهَا لَا يَحْمَدُ
إِلَّا إِذْ كَارَأَ مُؤْلِمًا يَتَجَدَّدُ

(همان: ۷۱)

۱. إِنَّ الْأَدِيبَ كَزَهْرَةٍ نَفَاحَةٍ
۲. بَلْ بُلْبُلٌ مَا بَيْنَ أَنْسَامِ الْمُتَى
۳. تُشَجِيهِ ذِكْرِي مَجْدِ شَعْبٍ بَادٍ
۴. فَيُنُوخُ مُنْتَجِبًا عَلَى مَا لَمْ يَعُدْ

ترجمه: ۱. نویسنده، همانند شکوفه خوشبویی است که فریادها به او چشم می‌ورزد، و سجده می‌کند. ۲. بلکه بلبلی در میان نفس‌های روح بخش آرزو است. او را می‌بینی که پژواک فریادش ندا می‌دهد. و آواز می‌خواند. ۳. اندوهش به خاطر به یاد آوردن مجد ملتی بلندمرتبه و مغرور است. که شعله اش فضا را پر کرده و خاموش نمی‌شود. ۴. گریه کنان بر چیزی که دیگر برایش، جز خاطره‌ای دردآور نمانده، نوحه سرایی می‌کند و باز آن را به یاد می‌آورد.

همو در قصیده «قیود الأحلام» درباره ارزش های ایثار و فداکاری چنین می‌گوید:

۱. وَ أُوذُ أَنْ أَحْيَا بِفِكْرَةِ شَاعِرٍ فَأَرَى الْوُجُودَ يَضِيقُ عَنِ الْأَخْلَامِ
 ۲. إِلَّا إِذَا قَطَعْتُ أَسْبَابِي مَعَ الدُّنْيَا وَ عِشْتُ لَوْحَدَتِي وَظَلَامِي
 ۳. فِي الْغَابِ فِي الْجَبَلِ الْبَعِيدِ عَنِ الْوَرَى حَيْثُ الطَّبِيعَةُ، وَ الْجَمَالِ السَّامِي
 ۴. أَعِيشُ فِي غَايِي حَيَاةَ كُلِّهَا لِلْفَنِّ، لِلْأَخْلَامِ، لِلْإِلَهَامِ
 (همان: ۱۶۷)

ترجمه: ۱. دوست دارم با فکر شاعری زندگی کنم که دنیا را می‌بینم از زیادی رویاهایم تنگ شده است. ۲. مگر زمانی که پیوندم را با دنیا بگسlem و برای تنهایی و تاریکم زندگی کنم. ۳. در جنگل، در کوه، دور از مردم، جایی که طبیعت و زیبایی بسیار والا و ارزشمند است. ۴. در جنگلم زندگی می‌کنم، زندگی‌ای که همه آن سرشار از آهنگ و رؤیا و الهام است.

۲-۲-۶. خشم

یکی دیگر از موضوع‌های انسانی که در شعر شابی آمده، موضوع خشم و غضب است. خشم و غضب انسانی در نزد شابی همراه با امید و آرزو است. او با بهره‌گیری از این رویکرد، می‌خواهد تا ذهن اجتماع را باز کند و آنان را آگاه سازد تا هر چه سریعتر به اصلاح ضد ارزشها و تبدیل آنها به خلق و خوی‌های پسندیده و خصلت‌های ارزشمند انسانی پردازند. در خشم، بیداری و تحریک همتها و اراده‌ها و در امید و آرزو، تشویق به کار و تلاش وجود دارد. وی به ارزش‌های شریف انسانی که در فضای زندگی بشر طنین انداز است، توجه می‌کند و امیدوار است که همگی در سایه آن زندگی کنند. خشم در برخی از فریادهای شاعر، پدیده‌ای است که بیانگر دیدگاه‌ها و آرمان‌های شاعری است که از لگدمال شدن انسانیت نگران است. (عبدالهادی، ۱۹۷۵: ۸۰) شاعر بر این عقیده است که خشم شایسته انسان با فصیلت نیست، اما اگر در برابر ستم و استبداد و استعمار بایستد و

خشمگین شود، این خشم او در شمار فضیلت‌ها و نشان عزت و شرافت اوست. در قصیده «ابناء الشیطان» از این پدیده، چنین سخن می‌گوید:

- | | |
|--|---|
| <p>۱. أَيُّ نَاسٍ هَذَا الْوَرَى؟ مَا أَرَى
 ۲. جَبَلَتْهَا الْحَيَاةُ، فِي ثَوْرَةِ الْيَأْسِ
 ۳. فَأَقَامَتْ لَهُ الْمَعَابِدَ، فِي الْكَوْنِ
 ۴. وَ نَبِيٍّ قَدْ جَاءَ لِلنَّاسِ
 ۵. وَ تَنَادُوا بِهِ: إِلَيَّ النَّارِ!
 ۶. ثُمَّ أَلْفَوْهُ فِي اللَّهَيْبِ وَ ظَلُّوا
 ۷. وَ شُعُوبٍ ضَعِيفَةٍ تَتَلَطَّطُ فِي
 ۸. وَالْقَوِيُّ الظَّلْمُ يُعْصِرُ مَنْ</p> | <p>إِلَّا بَرَائِئًا، شَقِيئَةً، مَجْنُونَةً
 مِنْ الشَّرِّ، كَيْ تَجُنَّ
 وَ صَلَّتْ لَهُ، وَ شَادَتْ حُصُونَهُ
 بِالْحَقِّ، فَكَأَلُوا لَهُ الشَّتَائِمَ كِيلاً
 فَالْتَأَرُ، بِرُوحِ الْخَبِيثِ أَحْرَى وَ أَوْلَى
 يَمْلَأُونَ الْوُجُودَ رُغْبًا وَ هَوْلًا
 فِي جَحِيمِ الْآلَامِ، عَمَّا فَعَامًا
 آلامها السُّدِّ لَذَّةً وَ مُدَامًا</p> |
|--|---|

(همان: ۱۲۸۰)

ترجمه: ۱. چگونه مردمی هستند، این مردم؟ آنان را بی گناه، بدبخت و دیوانه جز نمی بینم. ۲. زندگی او را در ناامیدی قیام علیه بدی، سوق داده است. تا این که دیوانه شود. ۳. برای او معبدهای را در هستی بر پا داشت. بر او درود فرستاد. و دیوارهای محکمش را ساخت. ۴. و چه بسیار پیامبری که برای مردم آمد، با حق و حقیقت، پس به او بد و بیراه گفتند و فحش نثارش کردند. ۵. و دور او جمع شدند و گفتند، بسوی آتش برو. در حالی که آتش نسبت به روح خبیث سزاوارتر است. ۶. پس او را در آتش سوزان انداختند. و پیوسته دنیا را، ترسناک ساختند. ۷. و چه بسیار ملت‌های ضعیفی که در آتش جهنم دردهایشان، شب و روز می سوختند. ۸. و قدرتمند بسیار ستمگر از دردهای سیاه آنان، پیوسته شراب و لذت می گیرد.

او در این قصیده از خشم سخن می‌گوید؛ خشم در برابر آن دسته از انسان‌هایی که دین و انسانیت را به سوی نابودی و پلیدی سوق می‌دهند. شابی در این بیت‌ها از گسترش استبداد و ستم به خشم آمده و از دنیایی که پر از غرور و خودخواهی است، نگران است.

۲-۳-۷. عشق

عشق از موضوعاتی است که فکر شابی را به خود مشغول کرده است. او از نگرش سنتی به عشق انتقاد می‌کند و معتقد است که این نگرش، نگرشی مادی و جسمی بوده و به جنبه‌های روحانی و معنوی عشق و زن توجهی نشده است. شابی، عشق را ارمغانی الهی و پدیده‌ای ناب در جهت تکامل

ارزش‌های انسانی می‌داند. از دیدگاه او، عشق، سبب هدایت آدمی به سوی خیر و نیکی شده و او را از گرایش به سوی پلیدی و ناپاکی، رهایی می‌بخشد. (النقّاش؛ ۱۹۹۶: ۷۷). در یکی از سروده‌هایش، عاطفه عشق را سر می‌دهد و چنین می‌گوید:

- | | |
|---|---|
| ۱. الْحُبُّ شُعْلَةٌ نُورٍ سَاحِرٍ، هَبَطَتْ | مِنَ السَّمَاءِ فَكَانَتْ سَاطِعَ الْفَلَقِ |
| ۲. وَ مَرَّقَتْ عَن جُفُونِ الدَّهْرِ أَغْشِيَةً | وَعَن وُجُوهِ اللَّيَالِي تُرْفَعُ الْعَسَقِ |
| ۳. الْحُبُّ رُوحٌ إِلَهِيٌّ مُجَنَّبَةٌ | أَيَّامُهُ بَيَضَاءُ الْفَجْرِ وَالشَّفَقِ |
| ۴. يَطُوفُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فَيَجْعَلُهَا | نَجْمًا جَمِيلاً صَاحُوكًا جِدًّا مُؤْتَلِقِ |
| ۵. لَوْلَاهُ مَا سَمِعْتُ فِي الْكُونِ أُغْنِيَةً | وَلَا تَأَلَّفَ فِي الدُّنْيَا بَنُو أَفْقِ |
| ۶. الْحُبُّ جَدُولٌ خَمْرٍ مَن تَدَوَّقَهُ | خَاضَ الْجَحِيمَ وَ لَمْ يُشْفِقْ مِنَ الْحَرِّقِ |
| ۷. الْحُبُّ غَايَةُ آمَالِ الْحَيَاةِ فَمَا | خَوْفِي إِذَا ضَمَّنِي قَبْرِي؟ وَ مَا فَرْقِي؟ |
- (همان: ۱۳۰)

ترجمه: ۱. عشق، شعله نور جادوگری است که از آسمان فرو افتاده است و سپیده دم را روشن کرده است. ۲. تاریکی را از چشم روزگار پاره کرد و تاریکی را از چهره شب‌ها دور ساخت. ۳. عشق، روح الهی است که سایه افکنده و روزگارانیش، سپیده دم و روشن است. ۴. در این دنیا می‌چرخد و آن را به صورت ستاره‌ای زیبا و خندان و بسیار پرتوافکن قرار می‌دهد. ۵. اگر عشق نبود در هستی، آوازی شنیده نمی‌شد و در دنیا هیچ انس و الفتی در میان فرزندان افق دیده نمی‌شد. ۶. عشق، رودی از شراب است. هرکس آن را بنوشد، وارد آتش سوزان می‌شود، درحالی که از سوختن در آن نمی‌ترسد. ۷. عشق، نهایت امیدهای زندگی است. و اگر قبرم مرا در بر گیرد هیچ ترسی ندارم و برایم فرقی نمی‌کند.

قلب مهربان و سرشار از عشق شابی در خلال این بیت‌ها به روشنی دیده می‌شود، او با مانند سالکی با تجربه از عشق و ریشه‌های الهی آن سخن می‌گوید. عشق در شعر او، همچون نوری است که تاریکی و پلیدی را از بین برده و آدمی را به سوی درستی و پاکی رهنمون می‌نماید. عشق از نظر شابی، آغازی برای دلیری و شجاعت و پایانی برای ترس و گمراهی است.

۲-۳-۸. حزن و اندوه

شابی، در سروده‌هایش، راه‌های گوناگونی را برای آشکار کردن معانی و ارزش‌های انسانی به کار می‌برد؛ گاه خوشحال و شادمان می‌شود. و گاهی به دلیل کم رنگ شدن این خصوصیت‌ها، به ورطه اندوه می‌افتد. به نظر می‌رسد او در شمار کسانی است که در برخورد با واقعیت‌های تلخ و آزار

دهنده، احساس حزن آلود رمانتیکی بر آنها مسلط می‌شود. در احساس اندوه شابی، نقد لگدمال شدن ارزش‌های انسانی سهم بسزایی دارد؛ شابی، در بیشتر زمان‌ها به دیدن انسانیت و ارزش‌هایش اشتیاق دارد. اما وقتی که پلیدی‌ها و ضد ارزش‌ها و رنج‌های انسانیت را می‌بیند، اشک اندوه می‌ریزد. او در قصیده «دموع الألم» چنین می‌گوید:

۱. مَن لِقَلْبٍ إِذَا تَنَهَّدَ حُزْنَآ
صُدَّ عَنْهُ الشُّجُونُ وَالْغُصَّآتُ
۲. مَن لِنَفْسٍ إِذَا اسْتَحَرَّ أَسَاهَا
جُمِدَتْ فِي عِيُونِهَا الْعَبْرَاتُ
(همان: ۵۱)

ترجمه: ۱. چه کسی قلبی دارد که اگر از روی اندوه، آه بکشد، حزن و اندوه از او بازداشته می‌شود؟ ۲. چه کسی نفسی دارد که اگر حزنش، آن را فریفت، اشک‌ها در چشمانش خشک می‌شود؟ از این رو، درد و رنج شابی، پدیده‌ای ظاهری و سطحی نیست، بلکه ریشه در گرایش‌های فکری و انسانی او دارد. او در قصیده «اشواق التائه» دلایل این درد را شرح می‌دهد و چنین می‌گوید:

۱. لَمْ أَجِدْ فِي الْوُجُودِ إِلَّا شَقَاءً
سَرْمَدِيًّا وَ لَأَدَّهُ مُضْمَحَلَّةً
۲. وَ أَمَانِي يُعْرِقُ السِّدْمُ
أَخْلَاهَا، وَ يُفْنِي الزَّمَانَ صَدَاهَا
۳. وَ أَنَا شَيْدٌ يَأْكُلُ اللَّهْبُ
الِدَّامِي مَسْرَاتَهَا، وَ يُقِي أَسَاهَا
(همان: ۲۲۴)

ترجمه: ۱. در جهان، چیزی جز، بدبختی جاودان، ولذت نابود شدنی، نیافتم. ۲. و آرزوهایی که اشک، شیرینی اش را غرق می‌سازد و زمان، پژواک آن را نابود می‌نماید. ۳. و سرودهایی که شعله‌های خونین، شادیش را می‌خورد و حزن و اندوه بر جای می‌گذارد. شابی، خواننده را به اندوهی که بر او چیره شده، آگاه می‌سازد. آنجا که در زمان غروب، از فرود تاریکی فریاد می‌زند و در قلبش پرسش‌هایی بر انگیزته می‌شود. پرسش‌هایی از این قبیل: آیا بهار زندگی به قلبش باز می‌گردد؟ آیا شگفتی عشق از نو با قلبش شوخی می‌کند؟

۲-۳-۹. طبیعت و عناصر آن

طبیعت، از موضوعاتی است که شابی همچون دیگر شاعران رمانتیک در جهت بیان مفاهیم انسانی، بدان بسیار توجه نموده است، اما وی آن را به عنوان دیپاچه‌ای زیبا جهت پرداختن به مسائل انسانی و دردهای آن و طوفان‌هایی که گرایش و ارزش‌های انسانی را در هم می‌پیچد، انتخاب می‌کند. شابی در این جنبه از شعرش، تصاویر زیبایی به مخاطب خود، عرضه می‌کند. طبیعت و عناصر

آن با همه رنگ‌ها ویژگی‌هایش در جهت وصف ارزش‌های انسانی قرار دارد. در زیر به شرح سبب‌های بهره‌گیری شاعر از طبیعت پرداخته می‌شود. شابی در منطقه‌ای به دنیا آمد که منظره‌های زیبا در خود داشت تا آنجا که از نظر شکوه و جمال، چشمها را خیره می‌کرد، روستایی که شابی در آن متولد شد، به دلیل شرایط محیطی و عوامل طبیعی زیبا، سبب شد که حسن گرایش به طبیعت در او اوج بگیرد، از طرف دیگر، شابی به دلیل مسافرت‌های پی‌درپی به بیشتر شهرها و روستاهای تونس با طبیعت گوناگون سرزمینش، آشنا شده بود.

برخی از منتقدان ادبی، ابو القاسم الشابی را از پیروان مکتب رمانتیسم می‌دانند، رمانتیسمی که مهد آن در اروپاست، اما رمانتیسم در شعرهای این شاعر بزرگ عرب، صبغه دیگری یافته است، به گونه‌ای که شابی را می‌توان شاعری رمانتیک از نوع خود و صاحب سبک خاص دانست. به عبارت دیگر، شابی، شاعری فراتر از یک مکتب است و رمانتیسم شابی ویژه اوست و به خوبی توانسته است رمانتیسمی از گونه خود بنا نهد.

این رمانتیسم، طبیعت را ابزاری برای بیان مسائل و چالش‌های انسانی قرار داده است. افزون بر مطالب ذکر شده، عامل دیگری که در گرایش شابی به سمت طبیعت در جهت تحلیل ارزش‌های انسانی، نقش بسزایی داشته است، وجود «روحیه و حسن عارفانه‌ای» در شابی است. وی از زمان کودکی، قرآن را حفظ کرد و تحصیلاتش در دانشگاه الزيتونه نیز او را در این زمینه تقویت کرد. لذا، شابی از طبیعت و عناصر طبیعی نیز به عنوان ابزاری رمزی در جهت توجه به بهبود زندگی انسان و ارزش‌های انسانی بهره برده است.

او عناصر مختلفی را برای این منظور به کار می‌گیرد. مثلاً نشانه‌هایی از «صبح روشن» را با زیباترین تصویرها در معنای صبح زندگی و فرا رسیدن روشنایی و نور امید برای مردم جامعه اش به کار می‌برد و در قصیده «ذکری صبح» چنین می‌گوید:

- | | |
|---|--|
| ۱. قَدْ سَنَّ اللَّهُ ذِكْرَهُ مِنْ صَبَاحٍ | سَاحِرٍ، فَيَ ظِلَالٍ غَابٍ جَمِيلٍ |
| ۲. كَانَتْ فِيهِ التَّسْوِيمُ يَرْفُصُ | سَكْرَانًا عَلَى الْوَرْدِ وَ التَّبَاتِ اللَّيْلِ |
| ۳. وَ صَبَابُ الْجِبَالِ يَنْسَابُ فِي | رَفْقٍ بَدِيعٍ عَلَى مَوْجِ السُّهُولِ |
- (همان: ۱۳۴)

ترجمه: ۱. خداوند، رازش را بین صبح جادوگر، در بین سایه جنگلی زیبا، گرامی داشته است. ۲. صبحی که در آن نسیم مست، بر گل و گیاه مرطوب می‌رقصد. ۳. و مه کوه‌ها با مهربانی دلنشین بر دشت‌های هموار، جاری می‌شوند.

وی، بامداد زیبا را در بین جنگل تاریک، اما زیبا قرار داده است. او صبح را عامل روشنایی و امید می‌داند و به مخاطب خود می‌فهماند که با وجود صبح است که پدیده‌های دیگر زیبایی و شکوه می‌یابند. شاید بتوان گفت که صبح روشن از نظر او همان امید و خیزش و گسترش ارزش‌های انسانی و قرار گرفتن آنها در بین مردم جامعه است. جامعه‌ای که هرچند تاریک، اما زیبا وارزشمند است به طوری که شابی آن را همانند جنگل فرض می‌کند. او در ادامه می‌گوید که با وجود صبح نورانی است که عناصر دیگر طبیعت شاد و مهربان هستند. به نظر شابی، وجود ارزش‌های انسانی است که سبب می‌شود، مهربانی و شادی به زندگی مردم برگردد و آنها در راحتی زندگی کنند. زندگی که در آن صفحات نورانی انسانیت، جادوگری می‌کند و دلها را مجذوب خود می‌کند.

شابی، در قصیده من «اغاني الرعاة» از «سیل» به عنوان نمادی برای فراگیری و گستردگی و از «باد» به عنوان رمزی در جهت پاکی و خوشبویی و از «پاییز و زمستان» به عنوان نمادی برای یکرنگی و پوشاندن زشتی، بهره می‌گیرد:

۱. لَيْتِي كُنْتُ كَالسُّيُولِ إِذَا سَأَلْتُ تَهْدُ الْقُبُورَ، رَمْسًا بِرَمْسٍ
 ۲. لَيْتِي كُنْتُ كَالرَّيَّاحِ فَأَطْوِي كَلَّ مَا يَخْتُنِقُ الرُّهُورَ بِنَحْسِي
 ۳. لَيْتِي كُنْتُ كَالشَّيْءِ، أُغْشِي كَلَّ مَا أَدْبَلَ الْحَرِيفُ، بِقَرْسِي
 (همان: ۲۷۸)

ترجمه: ۱. کاش مانند سیل‌ها بودم زمانی که فرا خوانده می‌شوم قبور را با خاک‌هایی بر روی هم پوشیده می‌شوند، می‌پوشاندم. ۲. کاش مانند باده‌ها بودم تا هر چیزی که شکوفه‌ها را خفه کند، را بیوشانم. ۳. کاش مانند زمستان بودم تا با سرمایم، هر چیزی که پاییز را پزمرده ساخته می‌پوشاندم. وی از عناصر دیگری نیز استفاده می‌کند. او «کوه‌ها» را به عنوان نشانه‌ای از صلابت انسانی و «جنگل» را مظهر پاکی و آرامش، و رودها را نشانه حرکت و تلاش، و «ستارگان» را به عنوان هدایتگر در شعرهایش به کار می‌برد. وی این عناصر را، که هر کدام در بر گیرنده پیام‌هایی در جهت ارزش‌های انسانی هستند، این گونه مورد استفاده قرار می‌دهد:

۱. أَصْرَفُ الْعُمَرِ فِي الْجَبَالِ وَ فِي الْعَابَاتِ، بَيْنَ الصَّنَوْبِرِ الْمِيَادِ
 ۲. وَأَنْجَاجِي النُّجُومِ وَ الْفَجْرَ وَالْأَطْيَارَ وَ النَّهْرَ وَ الضَّيَاءَ الْهَادِي
 (همان: ۸۶)

ترجمه: ۱. عمر را در کوه‌ها و جنگل‌ها و در میان درختان صنوبر خمیده می‌گذرانم. ۲. در حالی که با ستارگان و سپیده دم و پرندگان ورود و روشنی هدایتگر نجوا می‌کنم.

نتیجه

آرزو و آرمان شابی، کرامت انسانی و به حرکت در آوردن توده‌های مردم در برابر جهل و استبداد و استعمار است. او در این راه، با غم و اندوه و خشم و عصبانیت و گاهی با احساس خوشبختی و سعادت به سراغ قضایای انسانی می‌رود و صدای شعرش، تعبیری صادقانه از خواسته‌های یک انسان آرمانی در هر زمان و مکانی است. لحظات غم، ناامیدی، خشم و غربت و احساساتی که در شعر شابی آمده، بیشتر به دلیل جریان ستم بر مردم و طغیان احساسات انسان دوستانه شاعر است. شعرهای شابی درباره دفاع از وطن و سرزمین، آزادی و عدالت، شجاعت و بزرگی و همگی در جهت دفاع از ارزشهای انسانی و زنده کردن این رویکرد والا در میان مردم ستم‌دیده و خفته است. رویکرد رمانتیکی شاعر نیز راهی است که او در آن تلاش می‌کند تا خصلت‌های زیبایی انسانی را به مردم نشان دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ١- براون، كالين، فلسفه و ايمان مسيحي، ترجمه طاطهوس ميكائيليان، تهران: انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٨٤.
- ٢- الحليوي، محمد، رسائل الشابي، الطبعة الأولى، تونس: منشورات دارالمغرب، ١٩٦٦.
- ٣- ديوييس، توني، اومانيسم، ترجمه عباس مخبري، تهران: نشر مركز، ١٣٧٨.
- ٤- زرشناس، شهريار، واژه نامه فرهنگي - سياسي، تهران: كتاب صبح، ١٣٨٣.
- ٥- زهران، حامد عبدالسلام، علم النفس الاجتماعي، القاهرة: عالم الكتب، ٢٠٠٣.
- ٦- الزوزني، ابو عبدالله حسين بن احمد، شرح المعلقات السبع، بيروت: دار الجيل، ١٩٨٣.
- ٧- السحرتي، مصطفى اللطيف، الشعر المعاصر في ضوء النقد الحديث، بيروت: دار الجيل، ١٩٨٤.
- ٨- الشابي، ابوالقاسم، ديوان أغاني الحياة، الطبعة العاشرة، بيروت: دار الجيل، ٢٠٠٨.
- ٩- شراره، عبداللطيف، الشابي، بيروت: دارالصادر، ١٩٦٥.
- ١٠- الصاوي، احمد، مفهوم الجمال في النقد الأدبي؛ أصوله و تطوره، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٩٨٥.
- ١١- طراد، مجيد، مقدمة و شرح ديوان ابي القاسم الشابي ورسائله، الطبعة الثانية، بيروت: دارالكتاب العبدى... ١٩٩٤.
- ١٢- قميحه، مفيد، الإتجاه الإنساني في الشعر العربي، بيروت: دارالآفاق الجديد، ١٩٨٥.
- ١٣- المعري، ابي العلاء، اللزوميات، بيروت: دارالكتب العلمية، دون التاريخ.
- ١٤- محمد كرو، ابوالقاسم، الشابي؛ حياته وشعره، الطبعة الثانية، بيروت: منشورات دارالكلمه الحياه، ١٩٥٤.
- ١٥- النقاش، رجاء، ابوالقاسم الشابي: شاعر الحب والثورة، الطبعة الأولى، بيروت: دارالقلم، ١٩٩٦.
- ١٦- ابوالقاسم الشابي شاعر الحب و الثورة، الرياض: دارالمريخ، ١٩٨٨.